

سفر به جزیره سحرانگیز ماداگاسکار

ماندانا یزدان شناس



از دیرباز، طبیعت خیال‌انگیز و بی‌همتای جزیره ماداگاسکار زبانزد بوده است. اگر در قرن گذشته سفر به نقطه‌ای دوردست و ناشناخته مثل این جزیره برای بسیاری از مردمان، رویایی و دشوار می‌نمود، به جرأت می‌توان گفت چند سالی است نه تنها سیاحان و ماجراجویان، بلکه بسیاری از افراد عادی به راحتی قادر به سفر به این جزیره‌اند. ماداگاسکار به لطف سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی و همت مردمانش، این روزها به جدّ می‌کوشد از راه توسعه گردشگری، این سرزمین اعجاب‌انگیز را به سایر ملل بشناساند و اقتصادش را پس از گذشت نیم قرن از استقلال، کم‌کم شکوفا کند. توسعه حمل و نقل هوایی، آبی و زمینی، احداث اقامتگاه‌های متنوع در سواحل یا در شهرهای کوچک نزدیک به نقاط دیدنی، توسعه هتل‌های قدیمی، احیای اماکن عمومی متروکه و تغییر کاربری آنها به مراکز توریستی، به کارگیری معماری بومی جزیره در طراحی، گاهی در تلفیق با طبیعت گیاهی کمیاب و ایجاد انواع مکان‌های گردشگرپذیر ... هر یک به نوبه خود تأثیر شایسته‌ای بر این روند داشته‌اند. طبیعت گردان ایرانی که یکی دوسالی است به صورت گروهی و در قالب گردشگران رسمی این سرزمین اقدام به سفر می‌کنند، به روشنی و به نقل از ساکنان جزیره جزو نادر ملت‌های خاورمیانه هستند که به کشف نادیده‌های این نقطه دنیا اشتیاق می‌ورزند.

در حال حاضر برای سفر به خیلی از کشورهای آفریقایی از ایران، ناگزیر از طی مسیری طولانی و چندپاره هستیم. از میان سه یا چهار امکان، مسیر انتخابی گروه شانزده نفری ما، تهران - استانبول - جزیره موریس - آنتاناناریوو (پایتخت) است؛ با احتساب توقف‌ها اندکی کمتر از یک شبانه‌روز. چنانچه پیشینی می‌شود بیشتر مسافران از مبدأ استانبول، ملت‌های فرانکوفون ساکن جزایر مستعمراتی فرانسه در اطراف ماداگاسکار یا در این فصل سال (تیرماه) عمدتاً گردشگران این جزایرند. خاک سرخ و زمین تپه ماهور جزیره از فراز آسمان در لحظات فرود هواپیما خودنمایی می‌کند. وسعت این خاک، یک سوم وسعت ایران است؛ در حالی که چهارمین (به قولی پنجمین) جزیره بزرگ دنیا رقم خورده است. ویزا برای ورود به خاک جزیره، در فرودگاه صادر می‌شود که سابقاً رایگان بوده و در ماه‌های اخیر ۲۷ دلار به ازای آن دریافت می‌شود. در فرودگاه، یک راهنمای محلی که به چند زبان کارآمد صحبت می‌کند و با راهنمای گروه ما از سفرهای گذشته آشناست، به گروه می‌پیوندد و تا پایان سفر همراه است. اوژان کلود نام دارد و همسفران او را به اختصار JC می‌نامند.

جزیره ماداگاسکار بخش جدا شده از قاره آفریقا و شبه جزیره هند از ده‌ها میلیون سال قبل است و از این رو طبیعت بخش‌هایی از آن ویژگی‌های منحصر به خود را دارد. این کشور از طریق کانال موزامبیک با کشور موزامبیک هم‌جوار است. مردمان ماداگاسکار چهره‌های ترکیبی متنوعی دارند و می‌توان آنها را آفروآسیایی، استرونیایی و عرب - هندی دانست. از آنجا که مقصدمان در نیمکره جنوبی و با فاصله قابل توجه از استواست، زمستان جزیره را می‌بینیم و جالب‌تر، ساکنان پایتخت را در جامه‌های ضخیم با شال و کلاه، هرچند برای گروه ما هوا کاملاً بهاری است. یک دهم از جمعیت ۲۳ میلیونی کشور، ساکن پایتخت - بزرگترین شهر - هستند. نخستین روز سفر در هتل Le Louvre یکی از بهترین هتل‌های «تانا» یا همان آنتاناناریوو، به لختی استراحت

و سپس صرف شام در رستورانی در همان نزدیکی می‌گذرد. صبح روز بعد برنامه فقط تاناگردی است. از پله‌های مقابل هتل پایین می‌رویم و از میان بازار که بیشتر بخش‌های سر بسته آن به خاطر مصادف شدن با یکشنبه تعطیل است می‌گذریم. به قصد بازدید از یک مجموعه تاریخی روی تپه مسیر شیب‌داری را که طرفین آن یکی از محلات نسبتاً مرفه‌نشین شهر شکل گرفته طی می‌کنیم. خودروهای مدل بالا و ظاهر و منش ساکنان محله بزرگترین نشانه‌های تراز اجتماعی ساکنان محله‌اند. در طول مسیر از نقاطی عبور می‌کنیم که می‌توان از آنجا کل شهر را یکجا نظاره کرد: بافت یکدست و چشم‌نوازی که حول یک دریاچه کوچک، روی تپه شکل گرفته و در مرکز بافت، محدود ساختمان‌های بلند و مدرنی که کاربری‌های دولتی دارند و از سال‌ها قبل استقرار یافته‌اند. گفتنی است به منظور پیشنهاد ثبت شهر آنتاناناریوو در فهرست میراث جهانی، در ابتدای سال ۲۰۱۶



آنتاناناریوو پایتخت ماداگاسکار از فراز تپه داخل شهر



معماری محله مرفه‌نشین روی تپه در شهر تانا

پرونده‌ای به یونسکو ارایه شده که بیشتر بر پایه نحوه شکل‌گیری شهر، وضعیت و عوارض جغرافیایی آن، ترکیب اجتماعی و معماری تلفیقی آن در طول تاریخ پرنشیب و فرازش و شاید مهم‌تر از همه از دیدگاه زیبایی‌شناسانه تدارک دیده شده است.

«قصر ملکه» یا Manjakamiadana روی تپه که نماد هویت مردم ماداگاسکار و مقاومت در برابر استعمار است، پس از آتش‌سوزی عمدی در سال ۱۹۹۵ تقریباً به مخروبه‌ای تبدیل می‌شود.

بازسازی این مجموعه تاریخی حدود ده سال بعد توسط فرانسوی‌ها آغاز می‌شود در حالی که مخارج آن از سوی کشور ماداگاسکار و بخشی هم توسط بنیاد آقاخان و یک شرکت فرانسوی تأمین شده است. اصل این قصر در ۱۸۳۹ با سازه چوبی بر نوک تپه آنالامانگا توسط یک فرانسوی بنا می‌شود و سی سال بعد توسط یک معمار انگلیسی از سنگ بازسازی می‌شود. هفت بنای دیگر



قصر ملکه با سازه چوبی ۱۸۳۹



قصر ملکه پس از تغییر به معماری سنگی



اقامت‌گاه‌ها و آرامگاه‌های پادشاهان Imerina



کلیسا

مجموعه تاریخی روی تپه آنالامانگا در مرکز شهر تانا

در همین سالها به مجموعه اضافه می‌شوند از جمله: یک ردیف هفت تایی آرامگاه برای پادشاهان حکومت Imerina، دو اقامتگاه چوبی و خانه‌ای برای یکی از ملکه‌ها و مهم‌تر از همه کلیسایی که در ۱۸۸۰ افتتاح می‌شود. آیین رسمی استقلال ماداگاسکار در ژوئن ۱۹۶۰ در همین کلیسا برگزار می‌شود.

تاریخ سیاسی کشور ماداگاسکار از اواخر قرن نوزدهم اهمیت می‌یابد. تا سال ۱۸۸۳، پادشاهی ماداگاسکار اداره آن را در اختیار داشته است. در این سال فرانسه با حضور نظامی، مداخله در این کشور را آغاز می‌کند و از آن پس اداره مملکت در چارچوب تحت‌الحمایگی فرانسه - اما کم‌رنگ - ادامه می‌یابد تا سال ۱۸۹۵ که فرانسه با لشکرکشی دوم خود اقدام به استعمار این کشور می‌کند و رسماً در ۱۸۹۷ آن را جزو مستعمرات خود رقم می‌زند. نخستین دولت خودمختار مالاگاسی در ۱۹۵۸ موجودیت خود را ابراز می‌کند و در ۱۹۶۰ جمهوری ماداگاسکار به عنوان یکی از



گلدوزی‌های پرکار از صنایع دستی جزیره

نخستین سرزمین‌های حوزه اقیانوس هند رسماً اعلام استقلال می‌کند. ۷۵ درصد مردم این کشور پیرو دین مسیحیت - پروتستان و کاتولیک - هستند و سایر مردمان هنوز به ادیان سنتی خود پایبندند. کمتر از یک درصد را به واسطه حضور تاجران سومالیایی یا مهاجرت اعراب و هندوپاکستانی‌ها، مسلمانان تشکیل می‌دهند. گفتنی است در سال‌های اخیر دولت ایران و پاکستان به تبلیغ اسلام در نقاطی از جزیره همت ورزیده‌اند.

چنانچه اشاره شد، مجموعه تاریخی قصر ملکه جزو جاذبه‌های گردشگری مهم پایتخت است، پس همانطور که انتظار می‌رود پیرامون آن زنان و کودکان آثاری از صنایع دستی خود را عرضه می‌کنند و مسافتی را با گردشگران با سماجت طی می‌کنند تا

با قیمت‌های گزاف، محصولات می‌کنند که در اختیار دارند به فروش برسانند: کارهای چوبی، حصیری، سازهای زهی از جنس بامبو، گلدوزی‌های رنگارنگ با موضوعات نمادین جزیره.

در بازگشت، از کنار دریاچه مرکز شهر می‌گذریم و شاهد منظره شستشوی رخت توسط بعضی ساکنان شهر در آبراه‌های منشعب از دریاچه هستیم. برای رسیدن به رستوران از پیش تعیین شده، تاکسی سواری را در این سفر برای نخستین بار تجربه می‌کنیم: خودروهای قدیمی رنو ۴ و سیتروئن کرم رنگ، که به نوبه خود جزو جاذبه‌های توریستی شهر هستند. مقصد، ایستگاه راه‌آهن قدیمی شهر است که در ۱۹۰۹ ساخته شده و معماری صنعتی آن ملهم از معماری بیشتر ایستگاه‌های راه‌آهن فرانسه در آن زمان است. بنا پس از متروکه شدن در دو سه دهه اخیر، نهایتاً در ۲۰۰۸ به مجموعه تجاری فرهنگی تغییر می‌یابد. فضاهای مهمی در خور گردشگران در آن تعبیه شده که بوتیک‌های لوکس، آژانس مسافرتی، دفتر ارائه خدمات تور، کافه و رستوران سربسته و آزاد با نام Café de la Gare در وسعت نسبتاً زیاد از آن جمله‌اند. نمایشگاه و سالن کنسرت، بخش‌های دیگری از این مجموعه هستند. موقعیت شهری مطلوبی که زمان احداث برای عمارت زیبای ایستگاه برگزیده می‌شود، امروز هم به توفیق آن در جذب مراجعان کمک می‌کند: درست در انتها الیه شمالی یکی از خیابان‌های مهم مرکز شهر به نام «استقلال». کاملاً مناسب قرارهای دیدار هنری و فرهنگی است. سابقه احداث راه‌آهن در جزیره ماداگاسکار به پیش از احداث آن در ایران می‌رسد: ۱۹۰۱. چند خط محدود بین شهرهای مهم کشیده می‌شود و پس از استقلال کشور، به دلیل محدودیت بودجه، امکان تجهیز و نوسازی تقلیل می‌یابد چنانکه دیگر از آن بهره‌برداری جدی نمی‌شود. در حال حاضر با کمک شرکت‌های فرانسوی، معدودی قطارهای کوچک توریستی با امکانات رفاهی بین بعضی از شهرهای بزرگ راه‌اندازی شده که وصف آنها تمایل به تجربه‌کردنشان را برمی‌انگیزد.

عصرهای یکشنبه بخشی از بازار سنتی شهر فعال است، اما معمولاً توریست‌ها از قدم گذاشتن

در آنجا منع می‌شوند. فقر چشمگیری که در مرکز شهر تانا و اطراف هتل‌های این منطقه به واسطه حضور قدم به قدم کودکان و نوجوانان بی‌سامان و اغلب پابرهنگه که گفته می‌شود عمدتاً از روستاها به پایتخت کوچ کرده‌اند جلب نظر می‌کند، گهگاه با خود خطراتی از قبیل کیف قاپی، دوربین قاپی و گوشی قاپی همراه دارد. این رفتارها چندان معمول است که در صورت رخداد،



تاکسی‌های قدیمی پایتخت



ایستگاه راه‌آهن قدیمی تانا پس از احیا



کاربری‌های جدید ایستگاه راه‌آهن قدیمی تانا

گویی آب از آب تکان نمی‌خورد! در این ساعات هفته، در بعضی کوچه‌ها و خیابان‌های کم‌تردد شهر، مأموران امنیتی در گروه‌های دوسه نفری به چشم می‌خورند. پول رایج ماداگاسکار «آریاری» است که هر واحد آن حدوداً معادل یک تومان است. به این ترتیب بیشتر گردشگران با تبدیل دلار یا یورو به آریاری، معمولاً ناچار به حمل حجم زیادی از اسکناس می‌شوند.

صبح روز بعد به قصد آغاز سفر آبی روی رودخانه و برای همین منظور، توقف یک شبه در شهر کوچک میاندریوازو، ناگزیر از طی مسیری طولانی از میان شهرها و روستاها با خودروی مینی‌بوس هستیم. در مسیر جاده‌ای از آنتاناناریوو به آنتسیرابه، مناظر وسیعی پوشیده از درختان



میوه‌های استوایی



عکس از سینا خوشکار

بازار شهر تانا

کاج جلب نظر می‌کنند. این مناظر می‌تواند حاکی از این باشد که این مناطق ماه‌هایی از سال آب و هوای معتدل یا حتی سرد دارند. جستجوهای بعدی درباره‌اش به این موضوع منجر می‌شود که از منطقه کوهستانی و سردسیری گذشته‌ایم حوالی شهر آمباتولا می‌پی که جنگل‌های وسیعی دارد و بخش جنگل‌های کاج دست کاشت آن در سال‌های استعمار ایجاد شده. در زمستان‌های این منطقه گاهی آب یخ می‌زند. حوالی ظهر برای صرف ناهار در رستورانی با انواع غذاهای بین‌المللی در



شهر آنتسیرایه توقف می‌کنیم. منوی رستوران مثل همیشه به زبان فرانسه است و خوشبختانه در گروه، دو نفر به این زبان آشناییم و به این ترتیب کمی از بار زحمت راهنمای بومی به وقت صرف غذا کاسته و در وقت صرفه جویی می‌شود. ۲۰ درصد اهالی این کشور قادرند به خوبی به زبان فرانسه تکلم کنند که آن را در دوران دبیرستان می‌آموزند و زبان اصلی آنها مالانگاسی یا به فرانسوی مالگاش است؛ اما از آنجا که اکثریت گردشگران این سرزمین فرانسه زبان هستند، این زبان در شهر بسیار کاربردی‌تر به نظر می‌رسد.



بی‌سامان‌های پایتخت

تا حاضر شدن سفارش‌ها، از فروشگاه بزرگی همان حوالی مقداری مواد غذایی جانبی و هیجان‌انگیز برای سفر آبی دو روزه مان فراهم می‌کنیم و به خاطر کمبود زمان بدون بازدید از شهر، راه را ادامه می‌دهیم. مسافتی حدود ۲۲۰ کیلومتر به سمت غرب تا شهر کوچک میاندریوازو در پیش است. از میان مناظر عمدتاً خشک و روستاهای فقیرنشین عبور می‌کنیم و دیدن منظره زیبای غروب آفتاب در دشت‌های منطقه خستگی راه را از تنمان به در می‌کند. کمی از شب گذشته به مقصد می‌رسیم: مجموعه اقامتگاهی ساده اما باصفایی روی محوطه شیبدار به نام هتل پیرگ؛ اما در اصل شامل لوژهای ساده‌ای است که چندان مجهز



معماری متنوع بخش مرکزی پایتخت

نیست. پیرگ نامی است که به قایق های پارویی بومی ساخته شده از تنه درخت اطلاق می شود و یکی از نمادهای جزیره است. ظاهراً تنها مسافران اقامتگاه، گروه ماست. شام گرم کاملی به علاوه یک دسر مرسوم در نهایت سادگی تدارک دیده شده که زیر سقف های چوبی تراس عریض رستوران صرف می کنیم. پس از آن به بهانه خرید شارژ موبایل تعدادی از افراد گروه راهی گشت مختصری در حوالی اقامتگاه می شویم. با آنکه دیروقت است، کافه های کم نور با حضور جوانان محله حسایی پررونق است و از کافه ها که دور می شویم، کوچه ها و خیابان ها تاریک است و کمی ناامن به نظر می رسد. بالاخره دختر جوانی پیدا می شود و با تلنگرهای محکمی که به شیشه یکی از دکان ها می زند، همشهری آشنایش را بیدار می کند تا کارمان راه بیفتد. میاندریوازو شهر ۱۰۰ هزار نفری است که هشتاد درصد جمعیت آن کشاورزند و پنج درصد ماهیگیری می کنند. یک فرودگاه محلی هم دارد.



هتل پیرگ در شهر میاندریوازو

فردا صبح عازم ساحل رودخانه تسیریبهینا / Tsiribihina / Tsiribinha می شویم. در طول مسیر کوتاهمان تا ساحل، مناظر سرسبزی که در رودها و نهادهای لابلای آنها زنان و کودکان مشغول استحمام و رختشویی اند باعث توقف می شود و مشاهده و عکاسی ...

رودخانه تسیریبهینا یک رودخانه پر پیچ و خم شرقی غربی است که به کانال موزامبیک می ریزد. عمق زیادی ندارد و آسیب جانوران پرخطر، گردشگران و ساکنان سواحل آن را تهدید

نمی‌کند. در طول مسیر، می‌توان شاهد پوشش‌های گیاهی متنوع همچون پرندگان گونه‌گون بود. بومیان همیشه در حاشیه آن مشغول فعالیت‌اند و به این ترتیب سال‌هاست قایق‌سواری روی این رودخانه به یکی از جاذبه‌های مهم گردشگری در جزیره ماداگاسکار تبدیل شده. اخیراً قایق‌های موتوری دو طبقه که شک نیست سفر را آسانتر و امن‌تر می‌کند به پی‌رگ‌ها (کانوها) اضافه شده و حضور این حجم گردشگر، مجموعاً زمینه سرگرمی و شوق و شادی کودکان و گاه زنان روستاهای اطراف را فراهم کرده است. کودکان دسته‌دسته در پی گردشگران سواره و پیاده می‌دوند و مختصر کلماتی که به فرانسه می‌دانند به زبان می‌آورند: شکلات، آب نبات، پول، خودکار و مداد...

با نظم و سرعت، بارها، چمدان‌ها و کوله‌پشتی‌ها بارگیری می‌شوند و افراد گروه جداگانه در گروه‌های چهارنفره داخل کانوهای چوبی می‌نشینند و قایق‌رانان بومی پارو می‌زنند. چند مرغ زنده هم در سبدهای حصیری شبیه قفس همراهیمان می‌کنند. بعد از طی مسافت کوتاهی به قایق‌های موتوری دو طبقه می‌رسیم در حالی که کودکان در آب احاطه‌مان کرده‌اند و همان کلمات را تکرار می‌کنند. قرار است تقریباً دو روز صدای موتور قایق در گوش‌هایمان باشد، اما حقیقت آن است که هیجان این سفر دوازده که همه چیزش تازگی دارد، ذهن را از صدا منحرف می‌کند. آب رودخانه سرخ



سفر دوازده روی رودخانه تسیرییهینا با قایق دو طبقه موتوری



سواحل متنوع در طول رودخانه تسیرییهینا

رنگ است و گل آلود به نظر می‌رسد، اما بومیان همه کارهای روزمره را با همین آب انجام می‌دهند. دو کدبانو در آشپزخانه قایق سرگرم تدارک ناهار هستند. بطری‌های متعدد آب معدنی، خیالمان را کمی آسوده می‌کند. آقایان زودتر خودشان را به طبقه بالایی می‌رسانند و زیر آفتاب می‌آسایند؛ از میان خانم‌های گروه آن‌ها که بیشتر نگران مضرات تابش تند خورشید هستند، در طبقه زیرین جمع می‌شوند و با کنار زدن پرده‌های قایق، اطراف را نظاره می‌کنند. تا مقصدمان شهر کوچک بلو مسافتی حدود ۱۰۰ کیلومتر روی رودخانه تسیریبهینا در



آبشار نوسی آمپلا در مسیر رودخانه تسیریبهینا

پیش است.

حوالی ظهر از سوی همان دو کدبانوی باسلیقه به صرف ناهار در طبقه پایین دعوت می‌شویم. همگی به راحتی طرفین میز غذاخوری می‌نشینیم. غذای لذیذی با پیش غذای تزیین شده سرو می‌شود. معلوم نیست برنج، ضمیمه غذای اصلی بوده است یا با علم به اینکه ایرانی‌ها از خوردن آن لذت زیادی می‌برند کنار غذا افزوده شده.

عصر هنگام، به آبشاری می‌رسیم که نامش نوسی آمپلا است. حوضچه زمردین زیر آبشار، بعضی از گردشگران را به آب تنی می‌کشاند. بعد از لختی مکث زیر آبشار و عکاسی از آن، دوباره سوار می‌شویم و به طی رودخانه ادامه می‌دهیم. غروب رودخانه هم به نوبه خود بسیار دیدنی است. با تاریک شدن هوا می‌ایستیم. همراهان محلی روی بستر شنی کناره رودخانه به سرعت آتش روشن می‌کنند و در یک چشم به هم زدن چادرها را برپا می‌کنند. سپس با ادوات مختصری که در اختیار دارند برایمان می‌نوازند و ترانه محلی می‌خوانند و دور آتش می‌رقصند. بعد از دقایقی خانواده‌های گردشگر اروپایی که چادرهایشان کمی دورتر برپاست، به گروه ما که پرجمعیت‌تر



سفرة ناهار تدارک دیده شده روی قایق

است نزدیک می‌شوند. یک زوج میانسال سوییسی و یک زوج جوان بلژیکی با دو فرزند خردسالشان که گویی اصلاً جهانگردند و از سمت آسیای شرقی به این نقطه رسیده‌اند. به لطف آشنایی با زبان ملی‌شان گرم گپ و گفت می‌شویم؛ به نظر می‌رسد برای آنها هم دیدن جمع ایرانی در این مکان، کم و بیش شگفتی‌انگیز است.

به درون قایق و به میز شام فراخوانده می‌شویم. پس از صرف غذا دوباره دور هم جمع می‌شویم و این بار یکی از همسفران کرمانی برایمان نی می‌نوازد.

سحر بیدار می‌شویم. از فرط سرمای نیمه شب هیچ‌یک خواب آرام و کافی نداشته‌ایم. به دلیل جابجایی‌های مکرر

و بی سابقه بودن سرما، ترجیحاً حذف کیسه خواب از بار سفر توصیه شده بود. هوا همچنان مطبوع است و مشاهده مناظر بی نظیر اطراف نه تنها کسل کننده نیست، بلکه دائماً بر جذابیت های آن افزوده می شود. امروز نسبت به روز قبل پرندگان متنوع تری رؤیت می شوند. زنان و کودکان روستایی مشغول آب تنی و شستشوی ظرف و رخت هستند و برای مسافران قایق ها دست تکان می دهند.



bacها، وسیله انتقال خودروها به آن سوی رودخانه

کشتزارهای برنج و ذرت در پهنه های بسیار کوچک در سراشیپی کند لبه رودخانه گهگاه به چشم می خورند.

مرغ های زنده محبوس، بالاخره ناهار امروز می شوند و به سلیقه ستودنی کدبانوهای آفریقایی با فرم هایی از قایق و درخت بانوباب متشکل از کدو، گل کلم و لوبیاسبز تزیین می شوند. نزدیکی مقصد به تمساح هایی که کناره رودخانه آفتاب گرفته اند بر می خوریم. کمی از ساعت



زندگی روستایی

چهار گذشته، سفر آبی ما به پایان می‌رسد. چهار خودروی ۴X۴ مناسب سافاری به ردیف آماده‌اند تا گروه ما را از شهر ساحلی بلو به سمت اقامتگاه مان در بکوپاکا ببرند.

بلو شهر کوچکی است با ۸۰۰۰ نفر جمعیت که اکثر ساکنان آن کشاورزند و پس از آن به شغل ماهیگیری مشغولند. در آستانه ورودی شهر کلیسای بزرگی با نمایی از بلوک‌های سیمانی و بام ایرانی‌تی‌زنگار گرفته اما در کل زیبا، جلب نظر می‌کند. حدود ۱۰۰ کیلومتر راه تا بکوپاکا در پیش است که با احتساب سرعت کم به خاطر مسیر خاکی و پردست انداز و چاله‌های وسیع پر آب، چهار تا پنج ساعت زمان می‌برد. از میان چند روستا می‌گذریم با خانه‌های چوبی و پوشالی

که معماری عمومی بیشتر روستاهای جزیره است. در طول مسیر طولانی و نسبتاً کسالت‌آور با راننده جوان که سیمایش بیشتر به هندی‌ها شبیه است و کاملاً مثل یک راننده سافاری اصیل لباس پوشیده هم صحبت می‌شویم. به ادعای خودش در تکلم به فرانسه چندان تر و فرزند نیست و به انگلیسی هم تسلطی ندارد؛ اما خوشبختانه اصلاً در پاسخگویی به کنجکاوی‌ها لنگمان نمی‌گذارد. اسمش فهد است و تبار یمنی و هندی دارد. گویا اجدادش برای تجارت منسوجات به ماداگاسکار



اقامت‌گاه‌های لوکس متشکل از بنگالو با معماری روستایی و منظر گیاهان بومی

آمده‌اند و ماندگار شده‌اند. برادر کوچکترش راننده‌ی یکی دیگر از خودروهای گروه است. فهد خیلی جوان است و سه فرزند دارد. از شغلش هم راضی است. موزیک‌های آفریقایی مدرنش را که تمام راه برایمان پخش کرد به وقت خداحافظی امانت می‌گیریم و با خوشرویی می‌پذیرد.

برای رسیدن به بکوپاکا لازم است از رودخانه بگذریم در حالی که کمی از شب گذشته. این کار به کمک bac هایی انجام می‌شود که به دلیل نبود پل در جزیره بسیار کاربرد دارند و بارها و خودروها را از عرض رودخانه عبور می‌دهند. «سلاما وازا» عبارتی است که دائماً از زبان کودکان روستایی در حالی که دست تکان می‌دهند شنیده می‌شود، به معنای سلام خارجی. بکوپاکا هم شهر کوچکی است با ۹۰۰۰ نفر جمعیت که اکثر گردشگران برای دیدن صخره‌های معروف تسینگی که از جاذبه‌های مهم جزیره است، شب را در آنجا می‌مانند. از اینرو در سال‌های اخیر اقامتگاه‌های لوکسی نزدیک به هم در آن ساخته شده و ما هم قرار است در یکی از آنها به نام *Le Soleil des Tsingy* (آفتاب تسینگی) مقیم شویم. این مجموعه اقامتی شامل هفده بنگالو *bungalow* است که نوعی معماری مسکونی بومی به حساب می‌آید. هر بنگالو یک تراس مسقف مبله در بخش ورودی دارد و ۵۵ مترمربع را اشغال کرده است. معماری بنگالوها به معماری سنتی خانه‌های روستایی گیلان بی‌شباهت نیستند، اما برخلاف خانه‌های گیلان اغلب فقط در یک سو بالکن دارند و چندان هم مرتفع نیستند. ندرتاً دو پلکس ساخته می‌شوند. در جزییات سازه چوبی هم تفاوت‌هایی وجود دارد. تمام مسیر دسترسی‌ها در مجموعه از شن پوشیده شده؛ به این ترتیب ترکیب طبیعی تری ایجاد شده است ضمن آنکه با کاستن از سرعت راه رفتن، بی‌اختیار توجه به اطراف بیشتر خواهد شد. هر دو نفر از گروه ما در یک واحد که سه تخته محسوب می‌شود اطراق می‌کنیم. رستوران چوبی نیمه باز با چشم‌انداز فوق‌العاده، استخر مشرف به دره جنگلی، اتاق بیلاردی که به دیوارهای آن تابلوهای اصیل هنری آویخته شده... امکانات خوبی برای تفریح و تفرج فراهم می‌آورند اما، آنچه بر جذابیت این مجموعه می‌افزاید و آن را متمایز می‌کند این است که کل محوطه شبیه یک باغ گیاه‌شناسی است شامل گل‌های رنگارنگ و بوته‌های زیبا و درختان مثمر و زینتی که بر بستر خاک سرخرنگ کاشته شده‌اند و بیشتر آنها برای گردشگران غیر بومی تازگی دارد.

برنامه روز بعد بازدید از صخره‌های تسینگی در پارک ملی *Tsingy de Bemaraha* است. عرف است که هتل بسته‌هایی شامل ساندویچ و موز و آب معدنی برای نیمه‌های روز تحویل بازدیدکنندگان از تسینگی می‌دهد، چون دسترسی به غذا در آنجا وجود ندارد. برای رسیدن به پارک ملی بار دیگر لازم است از روی رودخانه مانامبولو توسط بک‌ها گذر کنیم. در زمان توقف تا نوبتمان شود گشت کوتاهی لابلای خانه‌های روستایی ساحل رودخانه می‌زنیم. خانه‌های سست و فرسوده حصیری و پوشالی که حریم مشخصی ندارند و مرغ و خروس‌ها لابلایشان می‌پلکند. کودکان و نوجوانان با پاهای برهنه روی شن‌ها خودشان را باهم سرگرم می‌کنند، زن‌ها یا مشغول تدارک غذا و سرخ کردن ماهی‌اند یا موهای یکدیگر را می‌بافند. با کمترین امکانات، زندگی را سپری می‌کنند در حالیکه بشقاب‌های ماهواره بالای دیرک‌هایی در خانه خیلی از آن‌ها جلب نظر می‌کند! دکه‌ای حصیری برای گردشگران، نوشیدنی عرضه می‌کند و یک از زنان در سایه روی یک میز تعدادی موز برای فروش کنار هم چیده است.

پارک ملی بماراها با مساحتی حدود ۱۵۸ هکتار مشتمل بر جنگل، صخره‌های آهکی نوک نیز، دریاچه و مرداب، پرندگان کمیاب و برخی انواع لَمور است. این مجموعه ذخایر طبیعی در ۱۹۹۰ در فهرست میراث جهانی به ثبت می‌رسد و چند سال بعد برای بازدید گردشگران تجهیز می‌شود. نام این صخره‌ها از فعل mitsingitsingy در زبان مالآگاسی آمده که معنای آن روی نوک پا راه رفتن است. نیمی از این گستره را جنگل‌های خشک تشکیل می‌دهند، بخش وسیعی از نیمه دیگر شامل لایبرنتی از صخره‌های آهکی بلند و فشرده است که ده‌ها میلیون سال قبل زیر آب بوده‌اند و با پس کشیدن آب‌ها سربر آورده‌اند و با بارش باران‌های اسیدی به شکل کنونی در آمده‌اند. لابلای صخره‌ها، غارها و گیاهان نادر وجود دارند. خوش شانس هستیم که روی شاخ و برگ درختان بلند می‌توانیم لَمورهایی ببینیم. جانوری از تیره پستانداران که در حقیقت منحصر به ماداگاسکار است و گفته می‌شود صد گونه از آن در جزیره یافت می‌شود. یک راهنمای خبره خوش صدا که نامش نارسیس است به انگلیسی کاملاً شمرده درباره منطقه و جزئیات آن توضیح می‌دهد. برای نوردیدن صخره‌ها تا پایان مسیر پیش‌بینی شده کمربندهای ایمنی تعبیه شده و جای کمترین نگرانی وجود ندارد؛ راهنمایان جوانتر هم در نقاط صعب العبور کمک می‌رسانند. با همه اینها این برنامه را می‌شود ماجراجویانه‌ترین بخش سفر دانست. پیمودن راه حقیقتاً انرژی‌بر است و به خاطر میزان تعرق بالا لازم است به قدر کافی آب بنوشیم. به پل معلق می‌رسیم و پیروزمندانه روی پل با چند عکس، دقایق خاطره‌انگیز و مناظر باورنکردنی را ثبت می‌کنیم. در مسیر برگشت خانواده فرانسوی جوانی را می‌بینیم که با دو فرزند خردسال، برای دومین بار در حال طی مسیراند.



صخره‌های تسینگ (میراث جهانی) و پرنده‌های بومی منطقه

وقت ناهار در کنج غار ماندی می‌نشینیم و یکی یکی بسته‌های غذا و دسر را باز می‌کنیم و بفهمی نفهمی با انتخاب‌های رستوران هتل‌مان غافلگیر می‌شویم. ناریس که با تحسین گروه درباره صدای استثنایی‌اش مواجه می‌شود شوق خواندن پیدا می‌کند و با صدای گوش نوازش در همان نقطه برایمان آوازی می‌خواند. صخره‌ها را که طی می‌کنیم و دوباره به جنگل‌های ابتدای راه می‌رسیم، باز بخت یار می‌شود و پرنده‌های رنگارنگ و زیبایی که با فاصله اندک از گروه ما خرامان روی زمین راه می‌روند به تورمان می‌خورند. عصرهنگام به سمت هتل حرکت می‌کنیم. هیجان برنامه امروز چندان است که هیچ یک از همسفران نه تنها از خستگی شکایتی ندارد، بلکه همگی مثل شب‌های گذشته تا نیمه شب بیدار می‌مانند و گپ می‌زنند و راهنمای محلیمان جیسی را که تا امروز چند کلامی فارسی یادگرفته درباره سرزمین اجدادی و وضعیت معیشتی‌اش به حرف می‌کشند. بعضی دوستان دیگر هم خودشان را سرگرم بازی بیلپارد می‌کنند. جیسی چهل و پنج سال دارد و پدر سه فرزند است. همسرش مغازه‌ای را می‌گرداند و او هم فقط پنج شش ماه از سال را ممکن است به تورگردانی بپردازد. در نوجوانی شانس آن را داشته که به خاطر عمویش که در سفارتخانه در واشنگتن شاغل بوده، چهار سالی را در آمریکا تحصیل کند. مدتی را هم در آلمان و فرانسه گذرانده و به عبارتی از چند زبانی که می‌داند نان می‌خورد. جیسی بسیار خوش اخلاق، پر حوصله و خونگرم است و «ایرانیان را جزو ملل متمدن می‌داند» و معترف است «آمریکا حق دارد از ایرانی‌ها بترسد»! به نظر می‌رسد ترانه‌های اصیل ایرانی هم که تا امروز حین سفر شنیده خوشایندش بوده است.

هشتمین روز سفر است و قرار است خودمان را به درختان باؤوباب برسانیم. منظره‌ای که شاید خیلی از ما از کودکی آرزوی دیدنش را داشتیم. صبح به طرف شهر بلو حرکت می‌کنیم و ناهار را در بهترین رستوران شهر به نام کاریبو صرف می‌کنیم. نظم زیادی در شهر به چشم نمی‌خورد. خودروها هر جا برسند توقف می‌کنند. درست مقابل رستوران منظره رقت باری از یک جایگاه بنزین که تماماً در آتش سوخته جلب نظر می‌کند. معلوم نیست تا کی به این حال رها خواهد ماند. کودکان برهنه از روزنه‌های رستوران سرشان را داخل می‌کنند و مثل همیشه پول پول ... ورد زبانشان است. دوسه بانوی محجبه بومی برای اولین بار رؤیت می‌شوند. بعداً از همسفران می‌شنویم که گویا در همین شهر به یک مرد روحانی با لباس ایرانی برخورد کرده‌اند.

در ادامه راه یک بار دیگر باید توسط بک‌ها این بار از روی رودخانه تسیریپهینا بگذریم. چند



عکس از عبدالرضا تاج‌آبادی

درختان باؤوباب

خودروی دیگر در انتظارند و گرفتار معطلی کسالت‌آوری می‌شویم، آنهم زیر آفتاب و بعد از صرف ناهار ... سه خواهر روحانی که لباس‌های سفید و خاکستری به تن دارند در برابرمان با همین وسیله به‌سوی دیگر رودخانه هدایت می‌شوند. همچنان به سمت جنوب راه را پی می‌گیریم. بیشتر از روزهای گذشته، فهد راننده خودرومان را به حرف می‌کشیم تا کمتر چرتمان بگیرد. مسیر ناهموار است و گاهی باریک می‌شود. خودروهایی باری بزرگ گاهی ناچارند با احتیاط کامل از کنار هم عبور کنند. فهد یک فوسا کنار جاده نشانمان می‌دهد و ناچار به سرعت از کنار آن می‌گذریم. فوسا پستاندار گوشتخواری است شبیه گربه کمی بزرگتر که نسل آن در جزیره کم‌کم رو به نابودی است. از او درباره این می‌پرسیم که در خیابان‌های پایتخت اسب‌هایی برای حمل و نقل به چشم‌مان خورد و هیچ جای دیگر نه، فهد معتقد است به سمت جنوب هوا گرم‌تر می‌شود و اسب طاقت نمی‌آورد. در این مناطق گله‌های کوچک بز بیشتر توجه را جلب می‌کنند. خودروها سرعت را زیادتر می‌کنند تا زمان از دست رفته در کنار رودخانه را جبران کنند، بلکه پیش از غروب آفتاب به خیابان باؤوباب‌ها برسیم و بازدید و عکاسی موفقی داشته باشیم. در تصاویر، همیشه مناظر بکری از همجواری باؤوباب‌ها دیده‌ایم، انگار بشر برای اولین بار به



ساحل کانال موزامبیک، بنگالوهای محل اقامت در شهر موروندوا

آنجا دست یافته باشد؛ اما در ورودی مسیر گردشگران، صحنه‌های واقعی غافلگیرمان می‌کنند: روستایی با جوانان در حال تفریح و زنانی که مقابل خانه‌های چوبی و پوشالی میوه‌های استوایی و تندیس‌های باؤوباب بساط کرده‌اند، کودکانی که باز در حال التماس به گردشگرانند و بزهایی که رها و بی‌صاحب به نظر می‌رسند. اما این هیاهو هرگز قادر نیست از وقار و شکوه درختان بلند و غول‌پیکر باؤوباب بکاهد.

باؤوباب بیشتر در آفریقا یافت می‌شود و در بسیاری از فرهنگ‌ها مقدس است و نباید قطع شود. نام آن از واژه عربی بوجباب می‌آید که میوه تخم‌مرغی شکلی است پر از دانه، به طول تقریبی ۳۰ سانتی‌متر. دور تنه درخت باؤوباب به بیش از ۱۲ متر و بلندی آن به بیش از ۲۵ متر هم می‌رسد. تنه قطور و پرآب آن باعث می‌شود گاهی اصطلاحاً آن را درخت بطری بنامند. پوسته صافی دارد و چوب آن هم نرم و اسفنجی است. شاخه‌هایی شبیه ریشه دارد، گویی درخت سرو ته شده باشد. نه ماه از سال بدون برگ است و برگ‌های آن در فصل پرباران می‌رویند. دارای گل‌های سفیدرنگ آویزان است. میوه آن خوردنی است، کمی ترش مزه و سرشار از ویتامین است.

همه انواع باؤوباب ها ظاهر شاخص و منحصر به فردی دارند و تقریباً هیچ جا به صورت جنگلی نمی رویند.

شب هنگام به سمت شهر ساحلی مورونداوا در غرب جزیره ادامه مسیر می دهیم. مورونداوا به دلیل نزدیکی اش با منطقه باؤوباب ها، همچنین به خاطر ساحل دل انگیزی که با کانال موزامبیک دارد، برای گردشگران پراهمیت است و از اینرو - به ویژه در طول پلاژ ده کیلومتری اش - هتل های لوکس و مجهزی دارد که اکثراً تازه سازند. اقامتگاه ما هتل Palissandre نام دارد که به معنای چوب سندل است. اهالی جزیره از این چوب صنایع دستی تزینی و کاربردی تولید می کنند و از این جهت برایشان تقدس دارد. هتل مجموعه ای است از بنگالوهایی که با فاصله از هم ساخته شده اند و تراس ورودی آنها از بسترشنی ساحل سه چهار پله ارتفاع دارد. دیوارها سیمانی به رنگ زرد خردلی است و تراس مقابل اتاق عمدتاً از چوب ساخته شده. ترکیب مجموعه طوری است که بنگالوهایی که به آب نزدیکترند از واحد رفاهی اصلی شامل رستوران و استخر و ورودی دورترند و شهروندانی که لب ساحل تردد می کنند به راحتی و بیشتر از سایر بنگالوها به آنها دسترسی دارند. به این ترتیب این امکان برای نوجوانان و زنان بومی به وجود می آید که مسافران را درست جلوی پله های بنگالوشان گیر بیندازند و اجناس خود را با سماجت بفروشند: پارچه های شاد رنگی با نقوش متنوع برای خانم ها تا لب ساحل دور خودشان ببیچند، مجسمه، جاسوییچی، ظروف چوبی به شکل پیروگ با اندازه ها و کیفیت های گونه گون ... و خرده ریزهایی که برای یادگاری مناسبند. این طریقه آزاد ارتباط با گردشگران درون اقامتگاه برایمان جالب توجه است.

رفت و آمد به مورونداوا بیشتر، از قرن هفدهم توسط تاجران و دریانوردان خارجی صورت می گیرد. مورونداوا در قرون بعدی مهاجران زیادی را می پذیرد: میسیونرهای نروژی که از اواخر قرن نوزدهم حضور پیدا می کنند، تاجران مسلمان عمانی، هندیان گجرات، بازرگانان زانزیبار، گُموری ها ... از نخستین سال های قرن بیستم و در دوران استعمار، کشت صیفی جات و حبوبات و درختان میوه و چند سال بعد محصولات صنعتی مثل پنبه، ذرت، نیشکر و تنباکو در آن رواج می یابد. توسعه شالیزارها هم توسط مهاجران داخلی صورت می گیرد. مورونداوا در ۱۹۳۲ رسماً جزو اجتماعات شهری محسوب می شود و به این ترتیب بناهای مهمی به سبک معماری مستعمراتی یا نزدیک به معماری مدرن در آن احداث می شود. این بناها در حال حاضر در مورونداوای مرکزی که بافت قدیمی شهر است و روبه دریا، همچنان جلب نظر می کنند. بانک ها، پُست، کافی نت ها و کلوب های شبانه، هتل ها ... مجموعاً آن را به یک شهر مدرن تبدیل می کنند. مورونداوا در دهه های اخیر از سوی شرق توسعه یافته است، به حدی که دو سوم جمعیت ۱۰۰ هزار نفری آن در بافت جدید شهر ساکنند. فرسایش جنگل ها مسأله مهمی در این منطقه است که از اواسط قرن بیستم جدی می شود. قطع درختان برای استفاده از چوب آنها، زیر ساخت و ساز بردن و تبدیل زمینهای جنگلی به کشتزارها باعث این فرسایش می شود. این شهر فرودگاه محلی کوچکی دارد و غیر از راه های آبی، راه های ارتباطی جاده ای از جمله یک جاده ۷۰۰ کیلومتری تا پایتخت دارد. دارای دانشگاهی است که رشته های علوم آموزشی، مدیریت و ارتباطات و پیراپزشکی در آن تدریس می شود.

نخستین شب اقامت با پُتاژ (سوپ غلیظ) دریایی به عنوان پیش غذا از مسافران پذیرایی می شود

که به طور معمول باب مذاق همه نیست، اما به امتحانش کاملاً می‌ارزد. حضور گردشگران آسیایی در رستوران این هتل چشمگیرتر از هتل سایر شهرهاست. از آنجا که در فصل توریسم هوا کاملاً مطبوع است، خیلی از رستوران‌های مجموعه‌های اقامتی نیمه بازند و چشم‌اندازهای خوبی دارند. معماری رستوران وسیع هتل، معماری شبیه معماری بنگالوها دارد، غالباً از چوب در بدنه‌ها و پوشال برای سقف استفاده شده است.

طبق برنامه سفر، روز بعد کاملاً آزاد است و به استراحت و تفریح اختصاص دارد. صبحانه هتل به قدر کافی متنوع است. کرواسان croissant که یک نان شیرینی اصیل فرانسوی است به علاوه نوع دیگری از شیرینی داغ که به دانمارکی خودمان شباهت دارد موجود است. در همه رستوران‌ها و هتل‌ها نان باگت فرانسوی یا حداکثر نان تست سرو می‌شود. از هیچ نوع نان سنتی خبری نیست. در کنار نوشیدنی‌های رایج صبحگاهی آب میوه‌های استوایی هم قرار دارد و غالباً قطعات بریده شده همان میوه‌ها هم موجود است، البته نه به وفور. مرباها به نظر می‌رسد مارمالاد تهیه شده از میوه‌های وحشی جنگلی که چندان کاربرد دیگری ندارد باشد. عسل طبیعی تندمزه هم طعمی متفاوت با عسل‌های تجربه شده ما دارد. بعد از صرف صبحانه، با راهنمای گروه و تعدادی از دوستان به قصد تبدیل ارز راهی مرکز شهر می‌شویم. در طول مسیر، هتل‌ها و کافه‌های بسیاری می‌بینیم با شکل و شمایل فریبنده که توده‌های گل‌های کاغذی خوشرنگ از سردر بعضی از آنها سر برآورده. دفاتر ارایه خدمات تور قدم به قدم دیده می‌شود. کمی دورتر از ساحل در خیابان اصلی مرکز شهر زنان طرفین معبر بساط کرده‌اند: ماهی تازه و جانوران دریایی خشک شده، موز و سبزیجات، رخت و لباس و وسایل چوبی خانه ... انواع وسایل نقلیه موتوری و غیرموتوری نو و قدیمی، دو، سه یا چهارچرخه از همه طرف در حال تردداند. ساختمان‌های جدید غالباً از بتن آرمه ساخته می‌شوند و اسکلت آنها به چشم ما در همه موارد ضعیف می‌آید. وارد بانک می‌شویم که ظاهراً خدمات صرافی هم ارایه می‌دهد. نگهبان به کلاه‌هایمان اشاره می‌کند. به خاطر دوربین‌ها باید کلاه‌ها را از سر و عینک‌ها را از چشم برداریم. به میزان قابل توجهی دلار را کمتر از نرخ رایج روز که کسب اطلاع کرده‌ایم به پول محلی تبدیل می‌کند. همسفران تصمیم می‌گیرند مقدار کمتری تبدیل کنند. کارمند مربوط ادعا می‌کند دلار خرد برای بازگرداندن در اختیار ندارد! مراحل وقتگیر تبدیل ارز انجام می‌شود و به سمت هتل بر می‌گردیم. اطراف هتل مغازه‌ها و دکان‌های فروش صنایع دستی زیاد است که عمده محصولانشان چوبی یا حصیری است، یا از شاخ گاو میش‌هایی که آنها را به زبان محلی zébu می‌نامند. اکثراً اشیای تندیس گونه نمادین جزیره هستند که به بعضی از آنها کاربردهایی مثل ظرف، شمعدان، زیورآلات ... بخشیده‌اند. از میان منسوجات تولیدی، شالهای



شهر کوچک بین راهی آنکیلزاتو



استخراج غیررسمی طلا از آب رودخانه توسط ساکنان اطراف

رنگارنگ با بافت درشت گونی‌وار و رنگ‌های زنده، کمی استثنایی به نظر می‌رسد، آنها را بافته شده از ابریشم وحشی معرفی می‌کنند. همین‌طور تی‌شرت‌های با نقش چاپی از باؤوب‌ها و لِمورها که تقریباً همه جا به تور توریست‌ها می‌خورند؛ چیزی که شاید مناسب‌ترین سوغات جزیره ماداگاسکار باشد. دیدنی‌های طبیعی جزیره حتی بر روی اسکناس‌های آریاری هم به زیبایی به تصویر کشیده شده است.

بعد از ظهر امروز به آب‌تنی در کانال موزامبیک می‌گذرد. جدا شدن از آب آرام و ابرهای لطیف و ساحل زیبایی که غروب آفتاب منظره‌ای دلپذیر از آن می‌سازد چندان ساده نیست. با پوش‌های کاملاً شنی به هتل

بر می‌گردیم تا برای جمع شدن دور میز شام آماده شویم. امشب در بوفه رستوران، گوشت بز هم سرو می‌شود. نسبتاً لطیف است و لذیذ طبخ شده. برای آسان خوردن برنج، درخواست فاشق می‌کنیم که استفاده از آن ظاهراً نامعمول است، پیشخدمت رستوران می‌رود و با فاشق مرباخوری بر می‌گردد! سفر از نیمه گذشته است. برای توقف یک شبه در آنتسیرابه ابتدا کمی به سمت شرق و سپس به سمت شمال، جاده را پی می‌گیریم. پس از طی ۱۰۰ کیلومتر از مورونداوا، برای انجام خرده کاری‌هایی که برایمان نامعلوم است - شاید خرید شارژ سیم کارت - دقایقی در نقطه‌ای می‌ایستیم؛ همسفران پیاده می‌شوند و به عکاسی از شهروندان شهر کوچک آنکیلزاتو و بازی با کودکان مشغول می‌شوند. آنکیلزاتو ۲۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد و دستکم بخشی از بافت آن که جاده از میانش یا از کنارش می‌گذرد، بیشتر به بافت فقیرنشین شبیه است. دکه‌های چوبی و حصیری با آفتابگیرهایی از جنس ایرانیت، مجموعاً با ظاهر فرسوده و ناپایدار، جداره‌های جاده را شکل داده‌اند. از آنها می‌توان مواد غذایی، شارژ سیم کارت، باتری، نوشیدنی ... تهیه کرد. در بعضی از آنها کودکان و نوجوانان مشغول فوتبال دستی هستند. از یکی از آنها صدای موزیک بلند به گوش می‌رسد که بیشتر به کافه شبیه است. در نگاه اول زندگی سخت و بسیار ساده‌ای در جریان است، اما جالب اینجاست که زنان سالمند و جوان و دختران خردسال و نوجوان همگی موهای بافته مدل‌دار و ظاهر نسبتاً آراسته دارند و برخی هم کلاه‌های حصیری به سر دارند. لباس‌های آنها اکثراً تمیز است و آنچه در این سفر برایمان جلب نظر می‌کند، آفریقایی‌ها یا دستکم اهالی ماداگاسکار، دائماً در حال شستشوی رخت هستند و منظره رخت‌های آویزان در بالکن‌ها یا گسترده روی بوته‌ها و کناره نهرها همه جا در شهر و روستا تکرار می‌شود. ساعت از سه بعد از ظهر گذشته که برای صرف ناهار به رستوران هتلی به نام پرنسس تسیریپهینا در محدوده میاند ریوازو مراجعه می‌کنیم. هتل نسبتاً تازه سازی است که روی تپه‌ای

مشرف به دشت آزاد بنا شده و پذیرای مسافرانی است که قصد سفر آبی روی رودخانهٔ تسیرییهینا یا قصد عزیمت به سمت مورونداوا یا آنتسیرابه را دارند. دو گردشگر اروپایی کنار استخر حمام آفتاب گرفته‌اند و به افق خیره شده‌اند. با آنکه به نظر می‌رسد ساعت کار آشپزخانهٔ رستوران به آخر رسیده، معلوم است به زحمت اما با خوشرویی، بشقاب‌های غذای ساده‌ای برایمان مهیا می‌کنند. بعد از صرف ناهار و دسر، جاده را در جهت شرق به سمت آنتسیرابه ادامه می‌دهیم و در مسیر از شهرهای ماندوتو و بتافو که هریک سی و اندی هزار نفر سکنه دارند گذر می‌کنیم. بتافو از آن نظر که نخستین کلیسای لوتری از سوی میسیونرهای نروژی در آن بنا شده دارای اهمیت است. از روستایی می‌گذریم که یکی از مشاغل پرزحمت ساکنان آن، استخراج ذرات طلا از آب گل‌آلود رودخانه است. توقف می‌کنیم و برای مشاهدهٔ روش کار به دست زنان روستایی به کنارهٔ رودخانه می‌رویم، کودکان هم در حالی که «سلاما وازا... سلاما وازا» را تکرار می‌کنند دنبالمان سرازیر می‌شوند. روش کار از دید ما دشوار و طاقت فرساست و ظاهراً بی‌حاصل به نظر می‌رسد: روستاییان با کمرهای خمیده با حوصلهٔ تمام به امید استخراج ذره‌ای ناچیز از این مادهٔ ارزنده بارها و بارها رسوبات کف رودخانه را در ظرف مخروطی شکل فلزی به هم می‌زنند و فیلتر می‌کنند، آیا به مقصود برسند آیا نرسند.

با آنکه ساعات زیادی از سفر به طی راه می‌گذرد، اثری از خستگی و فرسودگی در همسفران دیده نمی‌شود. شب هنگام به آنتسیرابه می‌رسیم و در هتل سه ستارهٔ جمع و جور که اخیراً بازگشایی شده اقامت می‌کنیم. گویا تنها مسافران هتل هستیم. در فضای تنگ رستوران برایمان شامی خودمانی تدارک دیده‌اند شامل گراتن ماهی، گوشت زبُو، برنج و سبزیجات. هتل در نهایت سادگی رضایت همهٔ همسفران را به دست می‌آورد و خنده به لبهای همه می‌نشانند، زیرا بعد از گذشت ده روز، اولین اقامتگاهی است که امکانات سرویس بهداشتی آن به امکانات وطنیمان شباهت دارد!

بازدید از یک مرکز فروش سنگ‌های زینتی و گشت مختصری در شهر آنتسیرابه، برنامهٔ روز بعد است. آنتسیرابه سومین شهر بزرگ کشور است؛ درست در مرکز جزیره واقع است و ۱۶۷ کیلومتر تا پایتخت فاصله دارد. جمعیت آن کمتر از ۲۵۰ هزار نفر است. خوش آب و هواست و صنعتی؛ گاهی در زمستان دما به صفر هم نزدیک می‌شود. به چشمه‌های آب گرمش شهرت دارد. مزارع برنج و میوه و سبزیجات دارد و از این جهات اهمیت دارد. وجه تمایز دیگر اینکه «پوس



شهر آنتسیرابه سومین شهر بزرگ جزیره

پوس (pousse pousse) که یکی از وسایل نقلیه سنتی است در آن کاربرد بسیار دارد: ارابه کوچکی که یک نفر آن را می کشد و سایبان دارد. بیش از پنج هزار از این وسیله نقلیه در آنتسیرابه فعال است. چند سالی است برای سهولت کار و بهبود وضعیت معیشتی افرادی که پوس پوس ها را می رانند، تغییر شکلی ایجاد شده و دوچرخه برای راندن این وسیله جایگزین شده است: cyclo-pousse. همچنین برای رونق توریسم این شهر و برقراری ارتباط بهتر با گردشگران، به سوادآموزی رانندگان آنها نیز اقدام شده است. شهر آنتسیرابه از طریق راه آهن با پایتخت مرتبط بوده است. سایر وسایل نقلیه درون شهری و برون شهری اتوبوس و تاکسی است، ضمن آنکه فرودگاهی با کمی فاصله از شهر برای پروازهای داخلی وجود دارد. نخستین میسیونرهای نروژی در ۱۸۶۸ وارد آنتسیرابه می شوند و کمی بعد شهر شروع به شکل گیری می کند. چشمه های معروف آب گرم و معدنی این منطقه در همین سال ها شناخته می شوند. آنتسیرابه در زبان محلی به معنای مکانی است که نمک بسیار دارد. یک بیمارستان برای جذامی ها می سازند و کم کم دهکده ای برای آنها شکل می گیرد؛ طوری که در ۱۹۰۴ حدود ۹۵۰ تن در آن زندگی می کردند. کلیسای جامع عظیمی به سبک گوتیک برای پیروان کاتولیک در مرکز شهر خودنمایی می کند که گویی از اماکن توریستی هم به حساب می آید. درباره گذشته طبیعی این منطقه از جزیره، جالب است اشاره شود در ۱۸۸۰ مجموعه و قطعات استخوانی اسب آبی پیدا شده، همچنین فسیل هایی که نشان از وجود اپیورنیس (æpyornis) - از اجداد شتر مرغ استرالیایی - دارد؛ اما تاریخ و دلایل ناپدید شدن آن مشخص نیست. وجود سنگ های ارزشمند در طبیعت غنی ماداگاسکار دلیل دیگری است که بعضی از تاجران و گردشگران را به سمت خود می کشاند. استخراج سنگ ها در روستاها تقریباً هشتاد درصد غیر رسمی انجام می شود. سنگ های باارزش مثل الماس، زمرد، یاقوت سرخ و کبود و انواع سنگ های شفاف نیمه ارزشمند مثل آمیتیس در جزیره یافت می شوند. طبق آمار بانک جهانی ۱۵ درصد یاقوت کبود و ۱۰ درصد یاقوت سرخ دنیا از ماداگاسکار تأمین می شود. همچنین سنگ های تزئینی مثل عقیق، فیروزه، لاجورد و جید، به اشکال مختلف دیده می شود.

وارد ساختمان دو طبقه ای می شویم واقع در خیابان فرعی، که کاملاً به یک خانه شبیه است. دو نفر نگهبان در آستانه ورودی ایستاده اند. از جواهرفروشی و سنگ فروشی در طبقه همکف بازدید می کنیم و بی اختیار در ذهن مرور می کنیم که تشخیص اصالت سنگ های ماداگاسکار نیاز به خبرگی دارد. در مورد زیورآلات، اکثر سنگ های قیمتی با نقره طراحی و ترکیب شده اند. از آن جا که همین یک پلاک در این کوچه می تواند نقطه توریستی محسوب شود، در مجاورت بلافاصله آن دستفروشان منسوجات مناسب سوغاتی از جمله گلدوزی های پرکاری که قبلاً اشاره شد، همچنین انواع تی شرت های رنگی با نقش نمادهای جزیره تجمع کرده اند و با پشتکار بی مثالشان موفق می شوند تعداد زیادی محصول به افراد گروه بفروشند.

خانه های آنتسیرابه اغلب دو طبقه هستند و بالکن سمت کوچه یا خیابان، جزء جدانشدنی از معماری آن هاست. عمده ترین نمای ساختمان ها به رنگ آنها، همچنین به جنس و میزان کارشدگی حصار بالکن ها بر می گردد: چوب خراطی شده یا سنگ حجاری شده به شکل صراحی، میله های فرفرورژه، ندرتاً شیشه یا پلکسی گلاس قاب شده در ساختمان های جدیدتر، یا دستکم نرده های ساده

موازی کارشده به صورت افقی یا عمودی. بعضی از نرده‌های چوبی تزئینی، یادآور نرده‌های خانه‌های سنتی گیلان هستند. وُله یا همان دریچه‌های چوبی مقابل پنجره‌ها که هم آفتابگیرند و هم محافظ سرما - مانند آنچه در خانه‌های قدیمی شهرهای اروپایی به وفور دیده می‌شود - در مناطق معتدل و سرد جزیره بیشتر به کار می‌روند. منظره رخت‌های آویزان در بالکن‌ها زیاد به چشم می‌خورد. گاهی افراد مسن در بالکن‌ها نشسته‌اند و بیرون را نظاره می‌کنند. به ندرت گلدان گلی زینت بخش بالکن‌هاست. نمای سیمانی ساختمان‌ها به رنگ‌های زنده و غالباً ملایم گاهی هم تند لابلای آنها، مشخصه بیشتر شهرهای بزرگ است. گاهی دسته‌ای از ساختمان‌های مجاور هم نمای آجری دارند و حتی حصار بالکن‌شان آجرکاری مجوف تزئینی است. خانه‌های قدیمی گاهی نمای چوبی هم دارند. سبک این بناهای دارای بام‌های شیب‌دار سفالی یا فلزی، معماری سنتی شهرهای ماداگاسکار است. اکثر ساختمان‌های سه یا چهار طبقه دارای اسکلت بتن آرمه هستند. نوسازترند و کمی به معماری مدرنیستی گرایش دارند. جالب اینکه در خیلی از آنها می‌شود گفت لچکی‌های زیر بالکن‌ها با فرم‌های نرم شده - به جای ستون - کم و بیش جزء زینتی بنا به حساب می‌آیند. حصارها و جان پناه‌ها تا حد امکان ساده می‌شوند. حتی بام‌ها در بخش وسیعی از بنا مسطح اجرا می‌شوند. چنین بناهایی اکثراً رنگ‌آمیزی سفید یا خاکستری ملایم دارند و چنانچه اشاره شد، تداعی مدرنیسم می‌کنند. ساختمان‌های مسکونی و عمومی، کوتاه و بلند باهم آمیخته‌اند.

برای تبدیل ارز و خرید آذوقه پیاده می‌شویم و گشت کوتاهی در شهر می‌زنیم. در سوپر مارکت‌های بزرگ تقریباً همه چیز یافت می‌شود. تابلوهای مغازه‌ها و بناهای عمومی به هر دو زبان مالایاگاسی و فرانسه نوشته شده‌اند. خودروها گاهی در پیاده‌روهای عریض خیابان هم توقف می‌کنند. کفپوش پیاده‌روها از تایل‌های بتنی است. تک درختان بلند کاج و حتی سروهای قدکشیده در داخل شهر آنتسیرابه هم دیده می‌شوند. سواره از مقابل ویلاهای زیبایی می‌گذریم که به نقل از راهنمای محلی بخش مرفه‌نشین شهر را تشکیل می‌دهند و زمانی توسط نیروی‌ها ساخته شده‌اند.

برای رسیدن به تانا - پایتخت - جاده را بار دیگر به سمت شمال پی می‌گیریم. بعد از ظهر در شهر آمباتولامپی برای صرف ناهار در رستورانی به نام *Au rendez-vous des pêcheurs*



Zé bu (گاومیش) از مفیدترین حیوانات جزیره



صنایع دستی آلومینیومی در شهر آمباتولامپی



مجموعه اقامتی وسیع و مجهز در آنداسیبه

(پاتوق صیادان) پیاده می شویم. طبقه بالایی رستوران هتل است. صاحب هتل یک فرانسوی است و فضای رستوران گرم و صمیمانه است. یک گربه تمیز خاکستری هم به آرامی لابلای میز و صندلی ها می پلکد، آنچه چشم مان به دیدنش در این سفر عادت ندارد. درست مقابل رستوران، مغازه ای غبارگرفته و قدیمی آثار تزینی آلومینیومی که اغلب به دیوار آویخته می شوند عرضه می کند. شکل و شمایل و کاربری آنها برایمان تازگی دارد. معلوم می شود از ویژگی های شهر آمباتولامپی تولید و ریخته گری ابزار و محصولات آلومینیومی به روش سنتی به خصوص وسایل آشپزی است، مثل دیگ و کفگیر و قابلمه. آمباتولامپی حدود ۲۷۰۰۰ نفر جمعیت دارد و آب و هوای آن معتدل و سرد است. به جنگل های کاج آن پیشتر اشاره شد. طبیعت بکر آن بعضی از گردشگران را به این شهر فرا می خواند. از پیشه های رایج در این شهر، پرورش قزل آلا، خرچنگ، حلزون و قورباغه است. بنابراین متداول است که خیلی از توریست ها در رستوران های این شهر طالب غذاهایی باشند که از این جانوران تهیه می شود. همینطور ساکنان به پرورش اسب و حیوانات از تیره اسب نیز می پردازند. کشاورزی هم رواج دارد. در خیابان های شهر گاومیش ها دسته دسته دیده می شوند در حالی که اراجه های پر از بار را با خود می کشند. از گاومیش هایی که در مناطق گرم تر می بینیم، به وضوح پروارترند. معماری شهر

تفاوت بارزی با شهرهای هم رده خود ندارد. ساختمان هایی که اطرافشان آزاد است، گاهی در جهات فرعی هم بالکن دارند. بیشتر بالکن ها به شکلی مسقف شده اند، شاید به دلیل بارش بیشتر در این منطقه باشد. در بعضی از ساختمان های آزاد، پلکانی که دو یا سه طبقه را به هم مرتبط می کند مستقل از فضای داخل است و از کوچه یا خیابان دسترسی دارد. خانه های قدیمی که عموماً سازه چوبی



اقامت گاه های ساده و مقرون به صرفه در آنداسیبه

دارند، دیوارهای قطور دارند و پنجره‌ها از داخل، درگاهی دستکم معادل پنجاه سانتیمتر دارند. صاحب هتل با گل‌های رنگارنگ مقابل پنجره‌های رستوران را آراسته است. شمعدانی یا ژرانیوم که بومی آفریقا است و آنتوریوم بیشتر از سایر گل‌ها برایمان آشنا هستند. پس از ناهار، مطابق منوی فرانسوی دسرهایی بر اساس جستجوی اسم و شکل و شمایلشان روی اینترنت انتخاب می‌کنیم و در نهایت با رضایت رستوران را ترک می‌کنیم. امشب قرار است در هتلی واقع در پارک ملی آنداسیبه - مانتادیا اقامت کنیم. آنداسیبه در حقیقت روستایی است که به نسبت جمعیت ۱۲۰۰۰ نفری‌اش به نظر می‌رسد امکانات ناچیزی داشته باشد و با جنگل‌های استوایی متراکم و مرطوب مجاورت دارد. از میان چند پارک ملی در جزیره که جاذبه گردشگری مهمی برای اکوتوریست‌ها هستند، پارک ملی مانتادیا به دلیل نزدیکی به پایتخت - سه ساعت راه - و البته تنوع گونه‌های گیاهی و جانوری‌اش دارای اهمیت است. این پارک ۱۵۵۰۰ هکتار وسعت دارد و منطقه حفاظت شده در شرقی‌ترین نقطه مرکز جزیره است. هفت ماه از سال باران سیل آسا دارد و میزان بارش سالانه آن ۱۷۰۰ میلی‌متر است. این پارک ملی در ۲۰۰۷ نامزد قرار گرفتن در فهرست میراث طبیعی جهانی شد، اما نهایتاً ثبت نشد. اقامتگاه ما باز هم مجموعه‌ای زیبا و دیدنی است شامل بنگالوهایی که به صورت ردیفی روی شیب ساخته شده‌اند و ردیف‌ها از طریق پلکان به هم مرتبط‌اند. نام مجموعه Feon'ny Ala است. اتاق‌ها به بزرگی اتاق‌های سایر اقامت‌گاه‌ها و به قدر کافی پر نور نیستند، اما نور کمشان آزار دهنده نیست. آب گرم پرفشار برای استحمام در همه ساعات در اختیار



درخت مقدسی که بومیان پای آن قربانی می‌کنند



جنگلهای مرطوب آنداسیبه - مانتادیا



عکس از سینه خوشکار



عکس از عبدالرضا تاج آبادی



عکس از سینه خوشکار



عکس از سینه خوشکار



عکس از عبدالرضا تاج آبادی

نیست ... اما خوشبختانه تختخواب‌ها مثل همه جا پشه بند دارند. ردیفی از بنگالوهای دوپلکس در پایین‌ترین تراز مجموعه وجود دارند که تراس‌های

مشرف به جنگل دارند و اقامت در آنها بسیار دلپذیرتر به نظر می‌رسد. سرمای شبانه نسبت به مناطق دیگر کاملاً محسوس است.

در رستوران، تعداد زیادی گردشگر اروپایی و آسیایی از پیر و جوان جمع شده‌اند و کودکان خردسال هم همراه بعضی از آنها دیده می‌شوند. بعد از صرف شام برای گشت کوتاه شبانه در جنگل و مشاهده جانوران شب فعال آماده می‌شویم. لباس گرم می‌پوشیم و علاوه بر دوربین‌ها، چراغ قوه‌ها یا هد لامپ‌ها را هم بر می‌داریم. دو راهنما هدایت‌مان می‌کنند و با چشمان حرفه‌ای‌شان، لموره‌های مینیاتوری را که چشم‌هایشان از لابلای شاخ و برگ‌ها برق می‌زند و کاملئون‌ها *caméléon* را که روی شاخه‌ها آسوده نشسته‌اند و تکان نمی‌خورند پیدا می‌کنند و نشان‌مان می‌دهند. کمی جلوتر



لموره‌ای گرفتار در یک جزیره کوچک

یک مار بوا دور شاخه درخت پیچیده و به نظر می‌رسد مأمّن همیشگی اش آنجاست. فردا صبح برای دیدن جنگل‌های اصلی راهی پارک می‌شویم. از هتل تا ورودی پارک مسافت کوتاهی را با خودرو طی می‌کنیم. راهنماهای بومی جوان آماده همراهی‌اند. زمین کاملاً خیس است و گاهی راه شیب‌دار. بعضی نقاط کاملاً گل‌آلود است و بعضی جاها پوشیده از برگ. انواع گیاهان با جثه‌های بزرگ که نشان از سن و سال آنها دارد، بعضی دارویی، ندرتاً گلدار از جمله ارکیده احاطه‌مان کرده‌اند. با احساس بوی موز ممکن است لمورها از شاخه‌ها پایین بیایند و رؤیت شوند. کار سخت و وقت‌گیری است که راهنمایان آن را با حوصله تمام



کاملوون، تمساح‌ها و برگ انجیری‌های خودرو- پارک زولوژیک

برای بازدیدکنندگان انجام می‌دهند. چهارده گونه‌ی لمور در این پارک وجود دارد که ایندیری ایندیری با صورت سیاه و سفید و بدون دم، بزرگترین نمونه آنهاست. بیش از صد گونه پرنده که برخی‌هایشان بومی ماداگاسکار هستند و خزندگان که بوا مهم‌ترین آنهاست. همچنین گونه‌های مختلف حشرات که غذای پرندگان و پستانداران هستند. در رودخانه‌های جاری در مانتادیا نیز یکی دو گونه ماهی بومی شناخته شده‌اند. اواسط راه به درخت بزرگی بر می‌خوریم که پارچه‌های رنگی سبز و سرخ دور آن پیچیده شده؛ به نقل از راهنما درختی است که گونه آن شناخته نشده است و از اینرو از دیرباز وجهه مقدسی میان بومیان پیدا کرده است، تا جایی که به پای آن قربانی می‌کنند. گشت سه ساعته ما در جنگل پایان می‌یابد. عصرهنگام برنامه طبیعت گردی جذاب دیگری در پیش است. به جنوبی‌ترین نقطه پارک ملی مانتادیا می‌رویم و لمورها را کاملاً از نزدیک می‌بینیم. داستان این لمورها آن است که چون در جزیره کوچکی گرفتار شده‌اند، به خاطر حضور دایمی گردشگران ترسی از آنها ندارند و به راحتی به آنها نزدیک می‌شوند. پهنای چند قدمی رودخانه را با کانو می‌پیماییم و قدم به جزیره می‌گذاریم. با احساس بوی موزی که گردشگران برای جذب لمورها کف دستشان قرار می‌دهند، از سر و دوش افراد بالا و پایین می‌روند و به این ترتیب لحظات شیرین و خاطره‌انگیزی در آخرین روزهای سفر برایمان فراهم می‌کنند. بی‌خطرند و بسیار تر و فرز حرکت می‌کنند. چهره نر و ماده‌شان تفاوت دارد و گونه‌ای از آنها که جثه کوچکتری دارد کمی خجالتی به نظر می‌رسد. در فاصله نه چندان دور از این جزیره، یک پارک زولوژیک وجود دارد که آن‌هم بسیار دیدنی است. سواره مسیر را طی می‌کنیم و کمی مانده به غروب به پارک زولوژیک می‌رسیم. پارک، طراحی بسیار جالب و حساب شده‌ای دارد، هم از حیث منظری که گیاهان گونه‌گون به وجود آورده‌اند هم انواع مسیرهای دسترسی برای مشاهده جانوران: هم تمساح‌هایی که بی‌حرکت لب آب و زیر درختان آسوده‌اند، هم جانوران محبوس. میانه راه یک فوسای تنهای غمگین در قفس می‌بینیم که در غم از دست دادن مادرش چنبا تمه زده است. کاملوون‌ها بی‌آزارند و می‌شود وارد قفسشان شد و از نزدیک از آنها عکس برداشت. گونه‌های



عکس از عبدالرضا تاج‌آبادی

فوسای غم‌زده از مرگ مادر- پارک زولوژیک



تونل صدساله مرکز شهر و ترافیک پایتخت

گیاهی موجود در پارک حیرت انگیزند: درختچه‌های سرخس بسیار کهن در نزدیکی دسته‌های بامبو و کمی آن طرف‌تر برگ انجیری‌های درشت و انبوهی که دور درختان بلند پیچیده‌اند و خلاف تصورمان تماماً خودرو هستند، نه تزیینی.

فردا صبح مسیر را به سمت غرب طی می‌کنیم تا آخرین شب را باز در پایتخت بگذرانیم. در میانه راه به خواست همسفران مقابل کلبه‌های گلی محقری توقف می‌کنیم تا تعدادی لوازم تحریر، شکلات و آب نبات وطنی به کودکان و زنان هدیه کنیم. آن طرف جاده درست مقابل همین کلبه‌ها، تک ساختمان‌های مدرن و مرغوبی وسط شالیزارها دیده می‌شوند که سه یا چهار طبقه‌اند و به خانه نمی‌مانند. بی‌آنکه از هم‌جواری مجموعه این‌ها

سر در بیاوریم راه را پی می‌گیریم. راننده خودرو جاده حاشیه تانا را برای رسیدن به مقصد ترجیح می‌دهد و به این ترتیب با ترافیک سنگین پایتخت هم‌آشنایمان می‌کند. داخل شهر از جلوی دهانه تونلی عبور می‌کنیم که تپه را شکافته و طبق کتیبه، ساخت آن به حدود یکصد سال قبل بر می‌گردد. ظاهراً طول زیادی ندارد. در سمت مقابل بالاخره یک ایستگاه آتش‌نشانی توجهمان را به خود جلب می‌کند، آنچه در طول این سفر هربار با دیدن منظره کلبه‌ها و ساختمان‌های سوخته در پی‌اش بودیم. ذکر این نکته ضروری است که تانا دانشگاه بزرگی در شرق شهر دارد مرکب از چهار دانشکده و سه مدرسه عالی: دانشکده‌ها شامل دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشکده پزشکی، دانشکده حقوق، اقتصاد، مدیریت و جامعه‌شناسی و دانشکده علوم است. این مجموعه در ۱۹۶۱ ایجاد شده و در میان دانشگاه‌های قاره آفریقا در جایگاه چهل و نهم است.



انواع حفاظ و موانع چنگکی و سیم خاردار برای پیشگیری از ورود سارقان

همینطور که از میان بافت می‌گذریم، ساختمان‌های عمومی خوش‌ساختی با معماری ملهم از معماری شهرهای جزیره - که حتماً آن‌هم زمانی توسط اروپاییان وارد این خاک شده است - روی بلندی خودنمایی می‌کنند که به مراکز آموزشی یا درمانی بیشتر شباهت دارند. خانه‌های حاشیه شهر هم با همان اسلوب، رنگ و وارنگ،



ساختمان نوساز شهرداری تانا



ساختمان مدرن کلیسای پایتخت



ساختمان مدرن مسجد پایتخت

کوچک و بزرگ بی قاعده روی شیب ساخته شده‌اند. نرده‌های محافظ سرقت مقابل پنجره‌های بیشتر خانه‌ها به چشم می‌خورند. به سمت مرکز شهر و ایستگاه راه‌آهن قدیمی می‌رویم و در مسیر از جلوی ساختمان زیبای شهرداری تانا عبور می‌کنیم. با آنکه تازه ساز است اما آن هم به معماری مدرن رو نکرده است و با رنگ پرتقالی و سفید و بامهای شیبدار، یادآور معماری محلی است. بر سر در آن زبان مالاگاسی به چشم می‌خورد، گویا به خواست رییس جمهور جدید از درج زبان فرانسه روی آن پرهیز شده است. به گفته راهنمایمان جیسی، یک در میان پاکستانی‌ها دست‌اندر کار احداث بناهای بتنی در حال ساخت شهر هستند. برای صرف ناهار دیگری در Café de la Gare این بار در فضای باز رستوران زیر چترهای آفتابگیر دور هم می‌نشینیم. به نظر می‌رسد تجربه گوشت زبو در این سفر دیگر کفایت می‌کند. خوشبختانه منوی رستوران کیفیت و تنوع خوبی دارد و معلوم است مشتریان اروپایی زیادی دارد. برای اقامت به سمت هتلی می‌رویم که شب دوم سفر گروه ما را برای دیدن مسابقه فوتبال دو تیم اروپایی در لابی هتل به گرمی پذیرفته بود. بار و بنه را می‌گذاریم و عصر هنگام به یک بازار صنایع دستی در نزدیکی هتل می‌رویم. بیشتر فروشندگان زنان جوان هستند. ساعات پایانی کار بازارچه است و نمی‌شود چندان دست پر برگشت، ضمن آنکه وعده بازدید از یک بازار بزرگ صنایع دستی در حاشیه شهر برای فردا صبح



بازار صنایع دستی در حاشیه شهر تانا

به گروه داده شده است. بازار خطی طولی کناره یک جاده کم رفت و آمد به خاطر تنوع محصولات و تعدد غرفه‌ها و زمانی که برای چانه‌زنی لازم است در آخرین نیمروز سفر و قتمان را یکی دوساعتی می‌گیرد. بازار چندان پر مشتری به نظر نمی‌رسد. کالاها در بعضی غرفه‌ها کمی غبارگرفته‌اند. برای انتخاب مناسب، هم وقت زیاد و هم مهارت لازم است. نرسیده به فرودگاه آخرین وعده غذایی را در رستورانی بین راهی اما با کیفیت صرف می‌کنیم. دو طرف جاده نمایشگاه‌های خودروهای لوکس و معدود ساختمان‌های مدرن عظیمی دیده می‌شوند که گفته می‌شود توسط چینی‌ها بنا شده‌اند. به فرودگاه تانا در شمال پایتخت می‌رسیم. با راهنمای محلی عکس دست‌جمعی می‌گیریم و به ایران دعوتش می‌کنیم. مسیر بازگشت همان مسیر رفت است اما خوشبختانه توقف در فرودگاه استانبول این بار کمی کوتاه‌تر است.



عکس از عبدالرضا تاج آبادی

ماندانا یزدان شناس، معمار و شهرساز
yazdanshenas72@gmail.com

پاییز ۱۳۹۵